

جنگ جدید علیه ترور

مترجم: پرنیان

توضیح مترجم: این نوشته برگردان سخنرانی‌ای است که نوآم چامسکی در مجمع تکنولوژی و فرهنگ به تاریخ ۲۰۰۱.۱۰.۱۸ ایراد کرد. این سخنرانی از نوار کاست به نروژی ترجمه شده است. پرنیان

همه می‌دانند که کارکنان تلویزیون، جهان را رهبری می‌کنند (خنده حضار). همین الان به من دستور دادند که من باید اینجا بایستم نه آنجا. خب، سخنرانی قبلی‌ایی که برای این مجمع داشتم درباره‌ی یک موضوع ساده و مسرت‌بخش بود. درباره این‌که چگونه انسان‌ها به نوعی تهدید شده هستند و این‌طوری که موسسات‌شان نشان می‌دهد احتمال دارد که آن‌ها خودشان را در مدت نسبتاً کوتاهی، نابود کنند. پس این‌بار «موضوع» قدری آرام‌بخش است، و ما در عوض موضوعی مسرت‌بخش داریم، جنگ جدید علیه ترور. بدبختانه دنیا چیزهایی به بازار می‌آورد که به طور مستمر هم‌زمان با پیشروی‌مان وحشتناک می‌شود.

گذاشتن دو شرط برای اساس این سخنرانی

من دو شرط را برای این سخنرانی فرض می‌کنم. اولی فقط چیزی است که تصور می‌کنم تائید یک حقیقت است و آن این‌که واقعه ۱۱ سپتامبر عملی زشت بود، شاید به‌غیر از جنگ، منهدم‌کننده‌ترین ضرر تاریخی انسان‌ها به‌عنوان نتیجه‌ای از یک جنایت. دومین فرض درباره اهداف است. تصور می‌کنم که هدف‌مان این است که ما علاقه‌مندیم که احتمال چنین جنایاتی را کاهش دهیم، جنایاتی که یا متوجه ما است یا متوجه دیگران. اگر شما این دو فرض را تایید نمی‌کنید، به‌ناچار حرف‌هایم را خطاب به شما نخواهم کرد. اگر واقعا این‌ها را تایید می‌کنیم، زنجیره‌ای از سوال پیش می‌آید، سوال‌هایی شبیه هم، که سزاوار تأمل زیاد هستند.

پنج سوال

یک سوال. و البته مهم‌ترینش این است که: الان دقیقا چه می‌گذرد؟ و «موضوع» غیرمستقیم در همین سوال: ما با این وقایع چکار می‌توانیم کنیم؟

سوال دوم درباره این تصور خیلی معمولی است که چیزی که در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد حادثه‌ای تاریخی است. حادثه‌ایی که تاریخ را تغییر خواهد داد. با این نظر موافقم. فکر می‌کنم که درست است. آن حادثه‌ای تاریخی بود، و سوالی که باید بپرسیم این است که: چرا دقیقا آن؟ سوال سوم درباره این عنوان است: جنگ علیه تروریسم. این «جنگ» دقیقا چیست؟ و در همین رابطه. یک سوال موازی «تروریسم چیست؟» چهارمین سوال که ظریف‌تر، ولی مهم، است: اصل و منشا: جنایت ۱۱ سپتامبر. و پنجمین سوال که مایلم درباره آن کمی صحبت کنم این است که: کدام امکانات آلترناتیو وجود دارد. وقتی که ما علیه تروریسم و با شرایطی که به ۱۱ سپتامبر منجر شد، می‌جنگیم.

در باره همه این سوال‌ها می‌خواهم نکاتی را مطرح کنم. در مباحث مایلم که موضوع را عمیق‌تر طرح کنم، از این نترسید که مبادا سوال دیگری را مطرح کنید. این‌ها آن‌هایی است که به‌نظرم مرکزی هستند، اما شاید شما، با دلایل خوب، انتخاب دیگری دارید.

۱- الان دقیقا چه می‌گذرد؟

قحطی برای ۳ تا ۴ میلیون انسان

بگذارید که از لحظه کنونی شروع کنیم. می‌خواهم درباره شرایط افغانستان صحبت کنم. می‌خواهم خود را در محدوده منبع موثق و مطمئنی مثل نیویورک تایمز (خنده) نگه دارم. به گزارش نیویورک تایمز ۷-۸ میلیون انسان در افغانستان در مرز قحطی قرار دارند. این در اصل، قبل از ۱۱ سپتامبر درست بود. آن‌ها از طریق کمک‌های اضطراری بین‌المللی جان بدر بردند. در ۱۶ سپتامبر تایمز (Times) گزارش می‌دهد، من نقل قول می‌کنم، که آمریکا از پاکستان مطالبه کرده است که این کشور کامیون‌های حامل مواد غذایی که بیشتر غذا و دیگر مایحتاج اهالی غیرنظامی افغانستان را تامین می‌کند متوقف کند. تا آنجایی که توانستم پیگیری کنم هیچ واکنشی در آمریکا یا در اروپا به‌خاطر این امر نبود. روز بعد با من در سراسر اروپا مصاحبه رادیویی شد. تا آنجایی که می‌دانم هیچ واکنشی درباره خواست وارد آوردن قحطی برای میلیون‌ها انسان نبود. نه در آمریکا و نه در اروپا. تهدید درباره قدرت نظامی درست بعد از... سپتامبر، یا در همان حدود، امدادگران بین‌المللی را وادار به خروج از کشور کرد چیزی که برنامه‌های کمک‌رسانی را فلج کرد. و دوباره از نیویورک تایمز نقل قول می‌کنم. پناهندگانی که بعد از سفری رنج آور به پاکستان آمده‌اند اندوه و ترس را در آنجا توصیف می‌کنند. وقتی که تهدید درباره حمله نظامی به رهبری آمریکا می‌تواند بیچارگی آن‌ها را در درازمدت به فاجعه‌ای بالقوه تبدیل کند. کشور به نحی نازک آویزان است و ما فقط نخ را قطع کردیم. نقل قول از یک امدادگر تخلیه شده از افغانستان. در مجله نیویورک تایمز.

برنامه غذایی جهانی، برنامه سازمان ملل، که مهم‌ترین است، می‌توانست دوباره در اوایل اکتبر آغاز شود. آن‌ها امدادگران بین‌المللی در داخل کشور ندارند، بنابراین سیستم توزیع متوقف شده است. همین‌که بمباران شروع شد آن‌ها از کار خارج شدند. دوباره شروع کردند، اما با

سرعتی کم، و سازمان‌های امدادگر ارسال هوایی آمریکایی را به شدت محکوم کردند. آن‌ها ارسال بسته‌های هوایی را به‌عنوان ابزار تبلیغاتی محکوم کردند چرا که آن‌ها به‌جای فایده آسیب می‌رساندند. این یک نقل قولی بود از فایننشال تایمز در لندن. اما آسان است که ادامه دهیم. بعد از اولین هفته بمباران، نیویورک تایمز در صفحه‌ای در وسط روزنامه در ستونی که درباره موضوع دیگری بود گزارش داد که بعد از این‌که سازمان ملل محاسبه کرده بود که به‌زودی ۷.۵ میلیون افغانی احتیاج به کمک اضطراری برای حداقل یک قرص نان دارد، و چند هفته‌ای به زمستان طاقت‌فرسا که تحویل آذوقه به مناطق بسیاری را ناممکن خواهد کرد، نمانده است کماکان نقل قول می‌کنم. اما هنگامی که بمب‌ها فرود می‌آمدند سرعت تحویل آذوقه در حد نیمی از مقدار مورد نیاز است.

فقط یک تفسیر گذرا. این وضع برای ما معین می‌کند که تمدن غربی خود را برای یک سلاخی از - خودتان محاسبه کنید - ۲-۴ میلیون انسان، یا چیزی شبیه این آماده می‌کند. همان روز رهبران تمدن غرب با تحقیر، یک بار دیگر، پیشنهاد مذاکره درباره تحویل هدف ادعا شده، اسامه بن لادن، و تقاضایی در مورد چند مدرک برای زمینه‌سازی تقاضای خود، درمورد تسلیم کامل را رد کردند. تقاضا رد شد. همان روز سخنگوی سازمان ملل که مسولیت برنامه غذایی را دارد از آمریکا عمیقاً درخواست کرد که بمباران را به منظور تلاش برای نجات جان میلیون‌ها قربانی قطع کند. تا آنجایی که می‌دانم از این امر اصلاً نامی برده نشده است. روز دوشنبه ۱۵ اکتبر بود. دیروز سازمان‌های امداد OXFAM و کمک‌های اضطراری کلیسا^۲ به همین درخواست ملحق شدند. این‌ها در هیچ جای نیویورک تایمز درج نشده است. یک خط در روزنامه بوستون گلوب (Boston Globe) مخفی شده در داخل رپرتاژی در مورد موضوعی دیگر، کشمیر.

مردم کشی آرام

می‌توانیم به‌خوبی ادامه دهیم... اما همه این‌ها... در وهله اول به ما نشان می‌دهد که چه می‌گذرد. این‌طور به‌نظر می‌رسد، مثل این‌که یک مردم‌کشی آرام است. این امر هم‌چنین به ما شناخت بیشتری در مورد فرهنگ نخبه می‌دهد، فرهنگی که ما بخشی از آن هستیم. این نشان می‌دهد که ما نمی‌دانیم که چه می‌خواهد اتفاق بیافتد. اما برنامه‌هایی ساخته و به‌اجرا گذاشته می‌شود که ما احتمالاً می‌دانیم که نتیجه آن این خواهد بود که چندین میلیون در طی هفته‌های آینده خواهند مُرد. کاملاً بدون احساس، بدون تفسیر، هیچ فکری درباره آن... اینجا معمولاً این‌طور است و در بخش بزرگی از اروپا نیز. «اما» نه در بقیه جهان. در اصل نه اغلب در اروپا هم. بنابراین اگر مطبوعات ایرلندی یا اسکاتلندی را بخوانید - چقدر نزدیک به یکدیگر هستند - واکنش‌هایشان خیلی متفاوت است. این دقیقاً چیزی است که الان رخ می‌دهد. بخش بزرگی از آنچه که اکنون رخ می‌دهد، تحت کنترل ما هستند. کارهای زیادی می‌توانیم بکنیم که بر روی آنچه که می‌گذرد اثر بگذاریم. و این کل قضیه است. یک‌دوره ساده شده.

۲- چرا آن یک واقعه تاریخی بود؟

محدوده ملی مورد حمله واقع شده

بگذارید سوالی کمی انتزاعی‌تر را برای خودمان مطرح کنیم، و برای لحظه‌ای فراموش کنیم که درحال به‌قتل رساندن ۲ یا ۴ میلیون انسان، البته نه طالبان، بلکه قربانیان آن‌ها هستیم. بگذارید به عقب برگردیم و سوال درباره حادته تاریخی که در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد را مطرح کنیم. همان‌طور که گفتم فکر می‌کنم که درست است. آن حادته‌ای تاریخی بود. اما متاسفانه نه به‌دلیل وسعت و ابعاد ناخوش‌آیند است که این‌طور فکر کنیم، اما ابعاد و وسعت غیرمعمولی نیست؛ گفتم که احتمالاً این بزرگ‌ترین ضرر انسانی بعد از یک جنایت منفرد است. و این می‌تواند درست باشد. اما جنایت‌های تروریستی پیدا می‌شوند که در زمان درازتری عمل می‌کنند و متاسفانه افراطی‌تر است. صرف نظر از هر چیز، این یک حادته تاریخی است برای این‌که تغییری انجام گرفت. تغییر درجهتی بود که لوله تفنگ‌ها نشانه گرفته‌اند. این جدید است. به‌شکل رادیکالی جدید است. بگذارید به تاریخ آمریکا نگاه کنیم. بار قبلی که به محدوده ملی آیالات متحده آمریکا حمله شد، یا تهدید شد، به‌آتش کشیدن واشنگتن در سال ۱۸۱۴ توسط بریتانیایی‌ها بود. تعداد زیادی بوده‌اند که نام برده‌اند... معمول بود که پرل هاربور (Pearl Harbor) را پیش بکشند، اما تشبیه خوبی نیست. صرف نظر از این‌که چطور آدم موضوع را بررسی می‌کند ژاپنی‌ها دو تا از مستعمرات آمریکایی را بمباران کردند، و نه محدوده ملی را. مستعمراتی که از ساکنان آن‌ها به‌طریقی که خوب هم نبود گرفته شده بود. این‌دفعه محدوده ملی در ابعاد بزرگ مورد حمله قرار گرفته شده است. مثال‌های کمتر مهمی وجود دارد، ولی این یکی بی‌همتا است.

ما، آیالات متحده، در طی به‌زودی دویست سال ساکنین بومی را یا اخراج یا بخش بزرگی از آنان را محو کردیم. این عمل، میلیون‌ها انسان را شامل می‌شود. نصف مکزیکی را تصرف کردیم. حملات غارت‌گرانه را در کل منطقه به پیش رانیدیم، کاراییب، آمریکای مرکزی، و بعضی وقت‌ها مناطق دورتر، هاییتی و فیلیپین را تصرف کردیم و در این پروسه صدها هزار فیلیپینی را کشته‌ایم. بعد از جنگ جهانی دوم، کشور حوزه قدرت خود را در سراسر جهان که احتیاج به توصیف ندارد توسعه داده است. اما آن موقع دیگران بودند که به قتل می‌رسیدند، دیگران بودند که سلاخی می‌شدند. کسی اینجا سلاخی نمی‌شد. محدوده ملی «آیالات متحده»، مورد حمله قرار نمی‌گرفت.

اروپا

برای اروپا تغییرات هیجان آمیزتر است برای این‌که تاریخ اروپا مخوف‌تر از تاریخ ماست. ما یک زایدۀ اروپا هستیم. به‌شکل عمقی. در عرض صدها سال، اروپا بدون دلیل و بدون حساب، مردم سراسر جهان را سلاخی کرده است. این‌طور بود که آن‌ها دنیا را تصرف کردند. نه از طریق پخش آب نبات برای کودکان. در این دوره، اروپا از یک جنگ قاتلانه رنج می‌برد. اما قاتلان اروپایی بودند که همدیگر را می‌کشتند. ورزش اصلی، در اروپا در صدها سال گذشته، کشتن همدیگر بود. تنها دلیلی که این عمل در سال ۱۹۴۵ پایان گرفت... هیچ رابطه‌ایی با دمکراسی یا جنگ نکردن علیه همدیگر یا افکار صحیح مد شده نداشت.

دلیلش این بود که همه آن‌ها فهمیده بودند که دفعه بعد که آن‌ها این بازی را بازی کنند پایان جهان خواهد بود. برای این‌که اروپایی‌ها، از جمله ما نیز، آن‌چنان سلاح‌های کشتار دسته جمعی را تکامل داده بودند که به‌ناچار می‌بایست به بازی پایان دهند. بازی‌ایی که صدها سال جریان داشت. در قرن نوزده تقریباً ۴۰ درصد کل جمعیت آلمان در یک جنگ از بین رفتند.

اما در کل این دوره خونین و قاتلانۀ اروپایی‌ها همدیگر را سلاخی می‌کردند. و آن‌ها مردم جاهای دیگر را سلاخی می‌کردند. کنگو به بلژیک حمله نکرد. هند به انگلستان حمله نکرد. الجزایر به فرانسه حمله نکرد. همیشه همان. چرا، استثناهای کوچکی در ابعاد کوچک وجود دارد که در مقایسه با آن چیزی که اروپایی‌ها و ما برعلیه بقیه دنیا کرده‌ایم به‌چشم نمی‌آیند. این اولین بار است که شیوه تغییر کرده است. این اولین بار است که سلاح‌ها در جهت عکس نشانه می‌گیرند. و به‌نظرم این احتمالاً دلیلی است که آدم واکنش‌های مختلفی را در دو کشور کنار دریاچه ایرلندی می‌بیند. چیزی که در مکالمات بسیاری، در کشورها و رادیوهای‌شان توجه کرده‌ام. جهان براساس این‌که تو خودت شلاق را داری یا این‌که در چندین صد سال شلاق بخوری خیلی متفاوت به‌نظر می‌رسد. بنابراین فکر می‌کنم که شوک و غافل‌گیری در اروپا و زایدۀ آن، که اینجا (آمریکا) باشد، کاملاً قابل فهم است. این یک حادثه تاریخی است اما متأسفانه نه با توجه به ابعاد. اما با توجه به موضوعی دیگر، و آنجا ما دلایلی پیدا می‌کنیم که بقیه جهان بزرگ‌ترین بخش از بقیه جهان- به آن‌طور دیگری نگاه کنند. آن فقدان هم‌دردی برای قربانیان این تجاوز یا تنفر علیه این عمل نیست- این یک واکنش عمومی است - اما آدم از زوایای مختلف آن را می‌بیند. چیزی که شاید باید میل داشته باشیم بفهمیم.

۳. جنگ علیه تروریسم چیست؟

بگذارید به سراغ سوال سوم برویم. «جنگ علیه تروریسم چیست؟» و یک سوال فرعی «تروریسم چیست؟» جنگ علیه تروریسم در مدارهای بالا به‌عنوان مبارزه علیه یک طاعون، یک غده سرطانی که توسط بربرها پخش می‌شود، از «مقاومت‌کنندگان کریه خود تمدن» توصیف شده است. این احساسی است که آن‌را اشاعه می‌دهم. در ضمن کلماتی که نقل می‌کنم ۲۰ ساله هستند. آن‌ها از رییس جمهور ریگان و وزیر خارجه‌اش سرچشمه می‌گیرند. دولت ریگان ۲۰ سال پیش به‌قدرت رسید و اعلام کرد که جنگ علیه تروریسم بین‌المللی می‌باید هسته مرکزی سیاست خارجی ما باشد... با توصیفی ملبس به یک زبان استعاره، مانند مثالی که ذکر کردم و چیزهای دیگر. و آن هسته مرکزی سیاست خارجی ما بود. قواعد مجازات دولت ریگان علیه این طاعون که توسط مقاومت‌کنندگان کریه خود تمدن پخش می‌شد ساختن شبکه‌ای تروریستی بین‌المللی بی‌همتا بود. در ابعادی که در تاریخ نظیر نداشت. شبکه‌ایی که در سراسر جهان جنایت انجام داد. کلا، یا درهرحال بخشا، در کشورهای همسایه، اما نه فقط آنجا. من همه لیست را نمی‌خوانم. شما تحصیلات دارید و مطمئنم که شما در دبیرستان آن را آموخته‌اید. (خنده)

جنگ ریگان و ایالات متحده آمریکا علیه نیکاراگوآ

یک مثال به هر حال می‌خواهم نام ببرم. این کاملاً جامع است و احتیاج چندانی نداریم که روی آن بحث کنیم. پر سر و صداترین مثال نیست، اما جای مجادله ندارد. جای مجادله نیست به خاطر حکم‌های مقامات رسمی بالای بین‌المللی. دادگاه بین‌المللی و شورای امنیت سازمان ملل. بنابراین جای مجادله نیست. حداقل در آن بخشی از مردم که یک ذره احترام برای قانون بین‌المللی، حقوق بشر، عدالت و این جور چیزها دارند. و حالا شما یک مسئله از طرف من خواهید داشت. می‌توانید اندازه این بخش را خیلی ساده با پرسیدن این که چند بار این موضوع که جای مجادله ندارد در تفسیرهای سیاسی ماه اخیر نام برده شد، حساب کنید. و این یک موضوع کاملاً با ربط است، نه فقط برای این که این جای مجادله ندارد، بلکه این یک امر نشان می‌دهد که چگونه یک دولت قانون‌گرا می‌خواهد به تروریسم بین‌المللی پاسخ دهد. در اصل جواب داد، و این جای مجادله ندارد. آن امر حتی از ۱۱ سپتامبر افراطی‌تر بود. درباره جنگ ریگان و ایالات متحده آمریکا علیه نیکاراگوآ صحبت می‌کنم. که به مرگ ده‌ها هزار نفر انجامید. کشوری به خرابه تبدیل شد. شاید بدون امید به این که بتواند دوباره روی پاهای خود بایستد.

جواب نیکاراگوآ

نیکاراگوآ جواب داد. آن‌ها با رهاکردن بمب روی واشنگتن جواب ندادند. آن‌ها مسئله را به دادگاه بین‌المللی کشاندند. آن‌ها در رابطه با ارائه مدرک هیچ مشکلی نداشتند. دادگاه مدارک را تایید کرد. از نیکاراگوآ پشتیبانی کرد. آن چیزی را که «استفاده قانون‌ستیزی قدرت» که یک مشخصه دیگر برای تروریسم بین‌المللی است از ایالات متحده آمریکا نامیدند. محکوم کردند. به ایالات متحده آمریکا دستور دادند که جنایات را متوقف کنند و خسارت عادلانه بپردازند. ایالات متحده آمریکا قطعاً رای دادگاه را با تنفر تمام رد کرد. و اعلام کرد که از این پس اختیار قانونی دادگاه را تایید نخواهد کرد. سپس نیکاراگوآ به شورای امنیت سازمان ملل متوسل شد. که یک قطعنامه را، که همه دولت‌ها را دعوت به تنظیم خود بر اساس قوانین بین‌المللی کنند. رسیدگی کردند. از هیچ‌کس نام برده نشد. اما همه فهمیدند. آمریکا قطعنامه را وتو کرد. کماکان ایالات متحده آمریکا تنها کشور جهان است که هم از طرف دادگاه بین‌المللی لاهه برای تروریسم بین‌المللی محکوم شد و هم قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل را که همه دولت‌ها را دعوت به انطباق خود بر اساس قوانین بین‌المللی نمود وتو کرد. بعد از آن نیکاراگوآ به مجمع عمومی رفت جایی که از نظر تکنیکی نمی‌توان از حق وتو استفاده کرد. اما یک رای مخالف از طرف ایالات متحده آمریکا در عمل یک وتو را تشکیل می‌دهد. مجمع عمومی یک قطعنامه شبیه تصویب کرد که فقط آمریکا، اسراییل و آل‌سالوادور رای مخالف دادند. سال بعد همان قضیه اتفاق افتاد. اما این‌دفعه آمریکا توانست فقط اسراییل را با خود داشته باشد. بنابراین دو رای علیه احترام گذاشتن به قوانین بین‌المللی. در آن موقع نیکاراگوآ نمی‌توانست کار دیگری با قوانین در دست بکند. آن‌ها همه راه‌ها را امتحان کردند. اما در جهانی که قدرت تصمیم می‌گیرد، این راه‌ها فایده‌ایی ندارد. این موضوعی بی‌مجادله بود، اما افراطی‌ترین آن. می‌توانیم شناخت زیادی درباره فرهنگ و

جامعه خود بدست بی‌آوریم. و آن چیزی که اکنون اتفاق می‌افتد با پرسیدن «چقدر درباره همه این‌ها می‌دانیم؟ چقدر درباره این کارها صحبت می‌کنیم؟ چقدر درباره این‌ها در مدرسه یاد می‌گیریم؟ چقدر از آن، صفحات اول «روزنامه‌ها» را اشغال می‌کند؟ و این فقط آغاز است. ایالات متحده به‌زودی با افزایش جنگ جواب خود را به دادگاه بین‌المللی و شورای امنیت داد. در این تصمیم هر دو حزب موافق بودند. شرایط جنگ هم تغییر داده شد. برای اولین بار دستورات رسمی به ارتش تروریستی درباره حمله به چیزی که «هدف نرم» خوانده می‌شود و خودشان را از ارتش نیکاراگوآ دور نگه دارند، داده شد. «هدف نرم» به معنی هدف غیر نظامی بدون دفاع. آن‌ها می‌توانستند آن کار را انجام دهند برای این‌که ایالات متحده آمریکا کنترل کامل روی فضای هوایی نیکاراگوآ داشت و ارتش سربازان مزدور به پیشرفته‌ترین تجهیزات ارتباطی مجهز شدند، آن یک ارتش چریکی در اندازه معمولی نبود، و آن‌ها می‌توانستند در مورد حرکت ارتش نیکاراگوآ پیغام بگیرند چنان‌که بدون مجازات می‌توانستند به کلکتیوهای کشاورزی، کلینیک‌های بهداشتی و غیره «هدف نرم» حمله ببرند. دستوره‌های رسمی این‌ها بودند.

واکنش ما چه بود؟

واکنش اینجا چه بود؟ مردم با آن آشنا شدند. یک واکنشی هم نسبت به آن پیش آمد. این سیاست از طرف چپ لیبرال به‌عنوان معقول درک شد. مایکل کینزلی (Michael Kinsley) که جناح چپ را در رسانه‌های مقتدر نمایندگی می‌کند مقاله‌ای نوشت و در آن گفت که ما نمی‌بایستی به سرعت از این سیاست انتقاد کنیم. آن‌طور که سازمان حقوق بشر «دیدبان حقوق بشر» (Human Right Watch) درست آن موقع کرده بود. او گفت که یک «سیاست معقولانه» باید یک کمک - ارزیابی مخارج را برآورده کند، و الان نقل قول می‌کنم. ارزیابی از «مقدار خون و فلاکت که وارد می‌شود باید در مقابل این احتمال که دمکراسی از سر دیگرش بیرون می‌آید، قرار داد. دمکراسی آن‌طور که ایالات متحده آمریکا از این کلمه می‌فهمد، تصاویر روشن پرگویا در کشورهای دور و بر. به این توجه کنیم که این یک حقیقت از پیش روشن است که ایالات متحده آمریکا، نخبگان آمریکایی، این حق را دارند که ارزیابی را انجام دهند و پروژه را اگر خواسته‌ها را ارضاء می‌کند، به پیش ببرند. و آن خواسته‌ها را ارضاء کرد. موثر واقع شد. وقتی که نیکاراگوآ تقریباً برای حمله ابر قدرت کمر خم کرد، مفسران آشکارا تشویق کردند و شیفته موفقیت روش‌های به‌کار گرفته شدند، و آن‌ها را دقیقاً توصیف کردند. بگذار برای این‌که منبعی را انتخاب کنم، از مجله تایمز نقل قول کنم. آن‌ها موفقیت روش‌های استفاده شده را تشویق کردند به‌خاطر «خردکردن اقتصاد و وارد کردن شبه جنگی طولانی و مرگ‌بار آن‌چنان که ساکنان بومی فرسوده از جنگ خودشان حکومت ناخواسته را سرنگون می‌کنند» با «حداقل» مخارج برای ما، و قربانیان مانده‌اند با «پل‌های داغان، نیروگاه‌های خرابکاری شده و مزارع ویران. به‌این طریق کاندیدای ریاست‌جمهور آمریکا یکی پیام پیروزی بدست می‌آورد «به فقر مردم نیکاراگوآ پایان دهید».

نیویورک تایمز تیتیری داشت که اعلام می‌کرد «آمریکایی‌ها متحد در شادی» در برابر این حرکت متجاوزانه.

تروریسم سود دارد. تروریسم اسلحه ضعفا نیست

این فرهنگی است که در آن زندگی می‌کنیم و قضیه نیکاراگوآ چندین رابطه را افشاء می‌کند. یکی از این‌ها این است که تروریسم فایده دارد. ناموفق نیست. سودمند است. خشونت معمولا فایده دارد. این تاریخ جهان است.

دوم این‌که این اشتباه تحلیلی خیلی جدی است که اغلب گفته می‌شود که تروریسم اسلحه ضعف است. مثل بقیه ابزار خشونت در وهله اول ترور اسلحه قدرتمندان است. به درجات بالا، حقیقتا. ترور اسلحه ضعفا تلقی می‌شود برای این‌که قدرتمندان مفاهیم بنیادی برای فهم و ارتباطات را کنترل می‌کنند. و ترور آن‌ها به‌عنوان ترور تلقی نمی‌شود. و این تقریبا جهان‌شمول است. نمی‌توانم به یک استثناء تاریخی برسم. حتی بدترین قاتلان کشتار دسته جمعی به این شکل به جهان نگاه می‌کنند. به عنوان مثال نازی‌ها را در نظر بگیرید. آن‌ها ترور را در اروپا پیشه نکردند. آن‌ها جمعیت محلی را در مقابل ترور پارتیزان‌ها حفاظت می‌کردند. و شبیه دیگر جنبش‌های مقاومت، تروریسم در آنجا پیدا می‌شد. نازی‌ها ضدترور را پیشه کردند. و ایالات متحده آمریکا در همه نکات از این نظر دفاع می‌کرد. بعد از جنگ ارتش آمریکا مطالعات وسیعی از عملیات ضدترور نازیستی در اروپا انجام داد. اول باید بگویم که ایالات متحده آمریکا از آن‌ها آموخت و خودش شروع کرد به اجراء چنین عملیاتی. اغلب علیه همان اهداف، جنبش مقاومت قبلی.

اما نظامی‌ها هم چنین روش‌های نازی‌ها را مطالعه کردند و گزارش‌های جالبی را انتشار دادند. گزارش‌ها اغلب شامل انتقاد از این‌که روش‌ها به شکل ناموثر اجراء شد، بود. پس آن یک تحلیل انتقادی بود. شما این را درست انجام ندادید، شما این را درست انجام دادید. اما این روش‌ها به‌همراه توصیه از طرف افسران ورماخت (Wehrmacht) که به اینجا آورده شدند. به کتاب‌های آموزشی برای ضدشورش، ضدترور، جنگ فرسایشی که نامیده می‌شود، تبدیل شدند. و همین کتاب‌های آموزشی است که الآن در آموزش مورد استفاده قرار می‌گیرند. پس قضیه فقط درباره این نیست که نازی‌ها این‌کار را انجام دادند. از طرف رهبران تمدن غربی، به بیان دیگر ما، ترور به‌عنوان چیزی که انجام دادنش درست بود در نظر گرفته شد ضمن این‌که آن‌ها خود روش را به‌کار می‌بردند. تروریسم اسلحه ضعفا نیست. این اسلحه آن‌هایی است که علیه ما هستند صرف‌نظر از این‌که «ما» چه کسی می‌باید باشد، و اگر می‌توانید یک استثناء تاریخی از این قاعده پیدا کنید، خیلی علاقه‌مندم که آن را ببینم.

ماهیت فرهنگ ما. چطور ما به تروریسم نگاه می‌کنیم

یک علامت جالب در ماهیت فرهنگ ما، فرهنگ والای ما، شیوه‌ایی است که ما به آن روش چیزها را می‌نگریم. راهی برای نگرستن این است که آن را خیلی ساده پنهان کنیم. آن طوری که تقریبا هیچ کس شناختی نسبت به آن پیدا نکند. اقتدار تبلیغات ایالات متحده آمریکا و درک جهانی آن قدر بزرگ است که حتی در بین قربانیان آن موضوع کمتر آشناست. وقتی که درباره این با مردم آرژانتین صحبت می‌کنید، باید این‌را به یاد آن‌ها بی‌آورید. آها، این بود

که اتفاق افتاد. فراموش کرده بودیم. موضوع، بسیار خوب پنهان شده است. انحصار خشونت می‌تواند اثر ایدئولوژیکی قوی‌ای داشته باشد. اما به شکل‌های دیگر هم اثر دارد.

تصور این که نیکاراگوآ می‌توانست حق دفاع از خود را داشته باشد

نشانه‌ای روشن‌گر در رفتار ما نسبت به تروریسم واکنش ما است به این پندار که نیکاراگوآ می‌توانست حق دفاع از خود را داشته باشد. در حقیقت، این «ایده» را دقیقاً با جستجو در کامپیوتر و این‌جور چیزها مرور کردم. فکر این‌که نیکاراگوآ می‌توانست حق دفاع از خود را داشته باشد به‌عنوان غیر معقولانه نگریسته شده است. از نظر عملی هیچ چیز در تفسیرهای مطبوعاتی پیدا نمی‌شود که می‌توانست نشانه‌ایی بر این موضوع باشد که نیکاراگوآ می‌توانست یک چنین حقی داشته باشد. و این حقیقت از طرف حکومت ریگان و تبلیغات آن‌ها به‌طرز جالبی مورد سوءاستفاده قرار گرفت. آن‌هایی از شما که در آن‌زمان فعال بودند می‌توانند به‌خاطر بی‌آوردن که آن‌ها همیشه شایعاتی در مورد این‌که نیکاراگوئه‌ای‌ها جنگنده می‌گ تهیه کرده‌اند، جنگنده می‌گ از روسیه، پخش کردند. اینجا «بازها» و «کبوترها» راه خودشان را جدا کردند. بازها گفتند: «اوکی، بگذار آن‌ها را بمباران کنیم». کبوترها گفتند: «یک کم صبر کنیم، بگذار ببینیم که شایعات درست هستند. و اگر شایعات درست هستند، باید آن‌ها را بمباران کنیم. برای این‌که آن‌ها تهدیدی علیه ایالات متحده هستند».

آن‌ها حقیقتاً جنگنده می‌گ به‌دست آوردند. یقیناً تلاش کردند که جنگنده می‌گ از کشورهای اروپایی به‌دست بی‌آورند، اما ایالات متحده متفقین خود را تحت فشار گذاشت که برای آن‌ها تجهیزات دفاعی نفرستند برای این‌که آن‌ها مایل بودند که نیکاراگوآ می‌بایست به روس‌ها رو بی‌آورد. این برای هدف تبلیغات موثر بود. آن‌وقت، تهدیدی برای ما شد. به‌خاطر داشته باشید که آن‌ها فقط دو روز پیاده‌روی از هارلینگن (Harlingen)، تکزاس فاصله داشتند. ما حقیقتاً در سال ۱۹۸۵ برای حفظ کشور علیه تهدید از طرف نیکاراگوآ اعلام فاجعه ملی کردیم. پس برای آن‌ها خیلی بهتر بود که از روس‌ها اسلحه بخرند. چه‌کار می‌خواستند با جنگنده می‌گ بکنند؟ به همان دلایلی که من همه را ذکر کردم. ایالات متحده کنترل کامل بر فضای هوایی نیکاراگوآ داشت، در آن پرواز می‌کرد و از آن برای دادن دستورالعمل به ارتش تروریست‌ها استفاده می‌کردند. برای این‌که آن‌ها می‌بایستی قادر باشند که به اهداف نرم بدون برخورد به ارتش نیکاراگوآ که می‌توانست از آن‌ها دفاع کند، حمله کنند. همه می‌دانستند که این دلیل‌اش بود. آن‌ها نمی‌بایستی جنگنده‌ها را برای چیز دیگری به‌کار می‌بردند. اما فکر این‌که نیکاراگوآ می‌بایست اجازه داشته باشد از محدوده فضایی خود علیه یک ابر قدرت که ارتش تروریستی را برای حمله به شهروند غیرنظامی بی‌دفاع رهبری می‌کرد، دفاع کند. در ایالات متحده آمریکا به‌عنوان امری نامعقولانه نگریسته شد. همه در این مورد موافق بودند. استثناها آن‌قدر کم بود که عملاً می‌توانم آن‌را بشمارم. نمی‌گویم که باید به حرف‌هایم ایمان داشته باشید. خودتان ببینید. و این شامل سناتورهای خودمان هم می‌شود.

هندوراس: انتصاب جان نگرپونته به عنوان سفیر در سازمان ملل

تصویر دیگری درباره این‌که ما چگونه به تروریسم می‌نگریم را هم اکنون به دست می‌آوریم. ایالات متحده آمریکا اخیراً چند هفته پیش، سفیری را برای سازمان ملل برای رهبری جنگ علیه تروریسم انتصاب کرده است. وی کیست؟ او اسمش جان نگرپونته (John Negroponte) است. او سفیر آمریکا در «سرزمین صدا»، هندوراس اوایل دهه ۱۹۸۰ بود. یک‌دوره سروصدا دور و بر این حقیقت بلند شد که او باید «به این مسائل» آشنایی داشته باشد. چیزی که وی یقیناً دارد، کشتار وسیع دسته جمعی و دیگر کارهای نامعقولانه که از طرف نیروهای امنیتی که ما آن‌ها را حمایت می‌کردیم در هندوراس اجرا شد. اما این خیلی مهم نیست. به‌عنوان جانشین کنسول در هندوراس، آن‌طور که او در آن‌جا نامیده می‌شد، در جنگ تروریستی علیه نیکاراگوآ از پایگاه واقع در هندوراس نظارت داشته است. جنگی که حکومتش به‌خاطر آن از طرف دادگاه بین‌المللی و سپس در قطعنامه شورای امنیت که ما آن‌را وتو کردیم، محکوم شد. و او به تازگی به‌عنوان سفیر در سازمان ملل منصوب شد تا جنگ ضدترور را هدایت کند. آزمایشی کوچک که می‌توانید انجام دهید این است که بررسی کنید که واکنش در این مورد چه بود. به شما می‌گویم که چه پیدا خواهید کرد. اما خودتان از آن سر در بیاورید. چیزهای زیادی درباره جنگ علیه تروریسم و خود ما به ما می‌گوید.

بعد از این‌که ایالات متحده آمریکا دوباره نیکاراگوآ را به دست آورد به‌آن شکلی که مفصلاً در مطبوعات توصیف شد، کشور تقریباً در دهه ۱۹۸۰ یک خرابه بود. اما بعداً کشور در هر زمینه‌ای کاملاً از پا درآمد. از نظر اقتصادی بعد از این‌که ایالات متحده آمریکا کشور را گرفت سیر قهقرایی سریعی داشت. این امر در مورد رهبری مردمی و دیگر زمینه‌ها هم صادق است. الآن این کشور از نظر فقر در ردیف ماقبل آخر در نیمکره غربی قرار دارد. نمی‌خواهم دقیقاً وارد این موضوع شوم. اما ذکر کردم که مثال نیکاراگوآ را انتخاب کردم برای این‌که جای هیچ مجادله‌ایی نیست. اگر بخواهید دیگر دولت‌های منطقه را انتخاب کنید، ترور دولتی بیشتر افراطی بود. و دوباره رد پاهای به‌اشنگتتن برمی‌گردد و این قصه سر دراز دارد.

حمله آفریقای جنوبی با حمایت ایالات متحده آمریکا و بریتانیا

در دیگر جاهای دنیا نیز «چنین روندی» اتفاق افتاد. به‌عنوان مثال آفریقا را در نظر بگیریم. فقط در دوره ریگان درحمله آفریقای جنوبی پشتیبانی شده از سوی آمریکا و بریتانیا به کشورهای هم‌جوار تقریباً یک و نیم میلیون انسان را کشتند و ۶۰ میلیارد دلار خسارت وارد آوردند و کشورها نابود شدند. و اگر دور دنیا بگردیم می‌توانیم به تعداد نمونه‌ها اضافه کنیم.

این اولین جنگ بر علیه ترور بود. فقط چندتا مثال. آیا باید توجه‌ها را به‌این جلب کنیم؟ برخلاف همه چیز، این موضوع یک تاریخ کهنه و قدیمی نیست. آشکارا نیست شما می‌توانید بحث‌هایی را که در ماه اخیر دور و بر جنگ علیه ترور دور می‌زنند در مطبوعات ببینید.

هائیتی، گوآتمالا و نیکاراگوآ

اشاره کردم که اکنون نیکاراگوآ ماقبل فقیرترین کشور در نیم کره غربی است. کدام کشور فقیرترین کشور است؟ البته هائیتی. که تصادفاً کشوری است که قربانی بیشترین تعداد مداخلات قدرانه آمریکایی در قرن بیستم بوده است. ما آن جا را به یک میدان جنگ تبدیل کردیم. این فقیرترین کشور است. نیکاراگوآ در رابطه با مداخلات آمریکایی در قرن بیستم شماره ۲ است. ماقبل فقیرترین کشور است. در اصل این کشور این مقام را با گوآتمالا رقابت می کند. این دو کشور سال به سال این مقام را بین خود رد و بدل می کنند. و در این که کدام یک از آن ها هدف اولیه برای مداخلات آمریکایی است نیز رقابت دارند. منظور این است که ما به این وضع، به عنوان یک تصادف نگاه کنیم. که این هیچ ربطی، به این حادثه ای که از نظر تاریخی «۱۱ سپتامبر» اتفاق افتاده است، ندارد. شاید چنین باشد.

کلمبیا و ترکیه

بدترین کشور ناقض حقوق بشر در دهه نود کلمبیا است. این کشور هم چنین بزرگترین دریافت کننده کمک های نظامی آمریکایی در همین سال ها است. چیزی که ترور و نقض حقوق بشر را حفظ می کند. در سال ۱۹۹۹ کلمبیا در جلوی ترکیه به عنوان صدرنشین کشور دریافت کننده سلاح های آمریکایی در جهان قرار گرفت. وقتی که آدم اسراییل و مصر را به شمار نیاورد - این دو کشور یک گروه برای خود هستند. و این در اصل چیزهای زیادی در مورد جنگ کنونی علیه تروریسم به ما می گوید.

چرا ترکیه مقدار عظیمی سلاح های آمریکایی به دست آورد؟ اگر شما جریان سلاح های آمریکایی را ببینید ترکیه همیشه زیاد گرفته است. ترکیه در موقعیت استراتژیک قرار دارد، عضو ناتو است و غیره. اما جریان اسلحه به ترکیه در سال ۱۹۸۴ شدیداً افزایش پیدا کرد. این امر با قضیه جنگ سرد رابطه نداشت. روسیه در حال از هم پاشیدن بود. سطح کمک ها از ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۹ بالا نگر داشته شد. بعداً کاهش پیدا کرد و کلمبیا صدرنشینی را گرفت. چه چیزی در سال های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۹ اتفاق افتاد؟ در سال ۱۹۸۴ ترکیه یک جنگ تروریستی بزرگ تر را علیه کردها در جنوب شرقی ترکیه آغاز کرد. آن وقت کمک های آمریکایی شروع به افزایش کرد، کمک های نظامی. و قضیه فقط هفت تیر نبود. هواپیماهای جت، تانک ها، تمرینات نظامی و غیره. و این کمک ها به همان نسبت که تجاوزات ترکیه در سال های ۹۰ بالا می گرفت، بالا بود. اوج این امر در سال ۱۹۹۷ بود. در سال ۱۹۹۷ کمک های نظامی آمریکایی به ترکیه بیش از کل دوره ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۲ را تشکیل می داد. دوره جنگ سرد، و «این نمونه» اشاره ای است به این که چقدر جنگ سرد روی سیاست اثر داشت. و نتیجه وحشتناک است. این امر به ۲-۲ میلیون پناهنده منجر شد. یکی از فحیح ترین پاک سازی قومی در اواخر سال های ۱۹۹۰. ده ها هزار نفر کشته شدند. ۲۵۰۰ شهر و دهات نابود شدند. خیلی بیشتر از کوزوو. به هنگامی که ناتو آن جا را بمباران کرد. و ایالات متحده آمریکا بیش از ۸۰ درصد سلاح ها را تهیه کرد. به مقدار فزاینده متناسب با این که تجاوزات افزایش پیدا کرد. و در سال ۱۹۹۷ به اوج خود رسید. در سال ۱۹۹۹ فروکش کرد برای این که ترور یکبار دیگر اثر کرد. که معمولاً محتمل است وقتی که از طرف مهم ترین مصرف کننده اش اجرا می شود. تو بخوان قوی ترین ها در

جهان. پس در سال ۱۹۹۹ ترور ترکی اثر کرد. البته ضدترور خوانده شد. اما آن طور که گفتم. این مشخصه جهان شمول است. بنابراین کلمبیا که هنوز در جنگ تروریستی موفق نشده است. جانشین ترکیه شد. و بنابراین باید جای اول را برای دریافت کمک آمریکا به خود اختصاص دهد.

«خودتبریک گویی» روشنفکران غربی

آن چیزی که این وضع را فوق العاده هولناک می کند این است که در این میانه، یک موج قوی از خودتبریک گویی در بین روشنفکران غربی که احتمالا در تاریخ همتا ندارد، به وقوع پیوست. همگی به خاطر دارید. چند سال پیش بود. خودتشویق گری همه گیری درباره این که چگونه ما برای اولین بار در تاریخ پاکیزه هستیم، که ما پرچم اصول و ارزش را به اهتزاز در می آوریم. موظف به پایان دادن به غیرانسانیت در همه جا در این دوره جدید برای بهمان وبهمان و غیره و غیره «هستیم». و ما اصلا نمی توانیم تجاوز در نزدیک مرزهای ناتو را تحمل کنیم. این تکرار و تکرار شد. اما در داخل مرزهای ناتو ما نه فقط می توانیم تجاوز خیلی بدتری را تحمل کنیم بلکه به آن کمک هم می کنیم. بازهم کمک به شناخت تمدن غربی. و خودمان. با تحقیق درباره این که چندبار از این امر در مطبوعات سخن گفته شد. سعی کنید آن را کنترل کنید. نمی خواهم که آن را تکرار کنم. اما آموزنده است. این یک کار بزرگ موثر برای سیستم تبلیغاتی است که بتواند این کار را در یک جامعه آزاد انجام دهد. چنین وضعی غیرقابل باور جلوه می کند. تصور نمی کنم که این امر در یک دولت توتالیتر ممکن بوده باشد.

ترکیه خیلی متشکر است

و ترکیه خیلی متشکر است. فقط چند روز پیش اجویت. نخست وزیر ترکیه اعلام کرد که ترکیه می خواهد به ائتلاف ضدترور بپیوندد. با شیفکتگی زیاد. زیاده تر از دیگران. در حقیقت او گفت که ترکیه می خواهد با لشکر کمک کند چیزی که دیگر کشورها مایل نبوده اند. او توضیح داد که چرا. وی گفت که ما یک تشکر به ایالات متحده مدیون هستیم برای اینکه ایالات متحده آمریکا تنها کشوری بود که مایل به دادن کمک های بی شائبه به ما بود. و نقل قول می کنم "جنگ علیه ترور". به بیانی دیگر برای پاک سازی قومی و تجاوز و ترور ما. کشورهای دیگر کم کمک کردند. اما آن ها مقداری محتاط بودند. ایالات متحده آمریکا با شوق و ذوق وقاطع کمک کرد و آماده بود آن کار را به دلیل سکوت. یا به عبارتی درست تر "کاسه لیبی". طبقه تحصیل کرده که به سادگی می توانستند از آن سر در بی آورند قادر شد انجام دهد. برخلاف همه چیز. این جامعه ای آزاد است. گزارش هایی در مورد حقوق بشر را می توانید بخوانید. می توانید همه چیزهای این چنینی را بخوانید. اما ما انتخاب کردیم که به تجاوزات کمک کنیم. و ترکیه خیلی خوشبخت است و به همین خاطر خیلی مدیون ما هستند و می خواهند با فرستادن لشکر کمک مان کنند درست مثل جنگ در صربستان. ترکیه به خاطر این که جنگنده های اف ۱۶ خود را که به آن ها داده بودیم در جنگ، برای بمباران صربستان

به‌کار بردند، خیلی مورد تشویق قرار گرفتند. درست همان‌طور که آن‌ها همان هواپیماها را علیه ساکنان خود به‌کار برد تا آن‌جایی که موفق شده بودند که ترور داخلی، آن‌طور که خودشان می‌نامیدند، را بشکنند. و مثل همیشه: "مقاومت شامل ترور هم می‌شود." این در مورد انقلاب آمریکا نیز صادق است. این در هر موردی که من از آن آشنایی دارم، صادق است. دقیقاً صحت دارد که آن‌هایی که خشونت را در انحصار خود دارند کاری را که خود انجام می‌دهند ضد ترور می‌نامند.

ائتلاف - که شامل الجزایر، روسیه، چین و اندونزی می‌شود

این ائتلاف کاملاً قابل تحسین است، این ائتلاف که اکنون برای مبارزه تا به پایان، جنگ علیه ترور را سازماندهی می‌کند. خیلی جالب است که ببینیم چگونه این ائتلاف توصیف می‌شود. بگذارید روزنامه امروز کریستین ساینس مونیتر را ببینیم. روزنامه خوبی است. یکی از بهترین روزنامه‌های بین‌المللی، با پوشش خوب در سطح جهان. صفحه اصلی، صفحه اول، درباره ایالات متحده است، چگونه مردم قبلاً ایالات متحده را دوست نداشتند، اما الآن شروع کرده‌اند که به آن احترام بگذارند، و این‌که آن‌ها از شیوه‌ایی که ایالات متحده آمریکا جنگ علیه ترور را رهبری می‌کند خوشحالند. و مهم‌ترین مثال، در اصل تنها مثال، برای این‌که آن دیگران را نمی‌توان جدی گرفت، الجزایر است. این‌طور نشان داده می‌شود که الجزایر برای جنگ ایالات متحده آمریکا علیه ترور خیلی اشتیاق نشان می‌دهد. کسی که مقاله را نوشته، متخصص آفریقا است. بایستی بداند که الجزایر یکی از بدترین انواع دولت تروریستی در جهان است، و حقیقتاً در سال‌های اخیر ترور تفرآمیزی را علیه مردم خودش به پیش برده است. مدتی این عمل مخفی ماند. اما سرانجام در فرانسه توسط فراریان ارتش الجزایر افشاء شد. در آن‌جا کاملاً آشکار است و در انگلستان و در دیگر جاها هم. اما این‌جا ما خیلی مفتخریم که بدترین دولت تروریستی جهان مشتاقانه مایل است که به جنگ آمریکا علیه ترور خوش آمد بگوید، و در اصل برای ایالات متحده آمریکا به‌خاطر هدایت جنگ هورا می‌کشد. این نشان می‌دهد که چقدر ما در حال محبوب شدن هستیم.

و اگر به این ائتلاف ضد ترور که در حال تشکیل است، نگاه کنیم چیزهای بیشتری دستگیرمان می‌شود. یکی از اعضای صدرنشین این ائتلاف روسیه است. روسیه از این‌که حمایت آمریکا را، به‌جای انتقاد وسیع مداوم، در جنگ تروریستی آدم‌کشانه خود در چینی به‌دست آورد، خوشحال است. چین با اشتیاق به این ائتلاف ملحق می‌شود. چین برای حمایتی که به خاطر تجاوزاتی که در غرب کشور علیه چیزی که آن‌ها آن را مسلمان‌های "جدایی‌طلب" می‌نامند انجام می‌دهد، خوشحال است. ترکیه، که ذکر کردم، از جنگ ضد ترور خوشبخت است. آن‌ها متخصص هستند. الجزایر، اندونزی: بیشتر از همه از حمایت آمریکا خوشحال هستند به‌خاطر تجاوزاتی که آنها در آشه (Ache) و دیگر جاها انجام می‌دهند. می‌توانیم همه لیست را مرور کنیم. لیست دولت‌هایی که به ائتلاف ضد ترور پیوسته‌اند کاملاً تاثیرگذار است. آن‌ها یک وجه مشترک دارند. مطمئناً از جمله تروریست‌های صدرنشین جهان هستند. و اتفاقاً از طرف قهرمان جهان رهبری می‌شوند.

تروریسم چیست؟

بنابراین باز می‌گردیم به این سوال که تروریسم چیست؟ این‌طور فرض می‌کنم که ما آن‌را می‌فهمیم. و پس آن چیست؟ خوب، در اصل چندتا جواب ساده برایش است. یک تعریف رسمی برایش وجود دارد. شما می‌توانید در قوانین آمریکا یا در کتابچه‌های آموزشی ارتش آن‌را پیدا کنید. تعریفی کوتاه از ترور در کتابچه ارتش آمریکا آورده شده است. این به‌حد کافی قابل فهم است. ترور استفاده برنامه‌ریزی شده از خشونت یا تهدید به خشونت برای رسیدن به هدف سیاسی، مذهبی، یا ایدئولوژیکی از طریق ترساندن، اجبار یا با ایجاد وحشت. این تروریسم است. این تعریف به‌حد کافی قابل فهم است. معتقدم که معقولانه است که آن‌را تأیید کنیم. مسأله این است که این نمی‌تواند تأیید شود. برای این‌که اگر آدم آن‌را تأیید کند، همه جمع‌بندی‌های اشتباه سیاسی بدنبالش می‌آید. برای مثال همه جمع‌بندی‌هایی که من همین الان یک چشم‌اندازی از آن‌را ارائه داده‌ام. دقیقاً هم اکنون تلاش زیادی در سازمان ملل برای ساختن یک پیمان همگانی ضدترور در جریان است. وقتی کوفی عنان جایزه صلح نوبل را اخیراً گرفت، شاید توجه کردید که گفت الان دیگر نباید وقت را به‌هدر دهیم. کاری باید انجام دهیم. اما مشکلی اینجا وجود دارد. اگر آدم تعریف رسمی از تروریسم را در این پیمان همگانی به‌کار گیرد، آدم همان نتایج کاملاً اشتباه را به‌دست می‌آورد. پس این نمی‌تواند انجام شود. در اصل قضیه از آنی که آدم می‌بیند بدتر است. اگر آدم به تعریف جنگ فرسایشی نگاه کند، چیزی که سیاست رسمی آمریکا است، می‌بیند که این یک دوباره‌نویسی ساده از آنی است که من همین الان نقل قول کردم. در اصل، جنگ فرسایشی فقط یک کلمه دیگر برای تروریسم است. به‌این دلیل همه کشورهایایی که درباره‌اشان اطلاع دارم هر نوع اعمال تفرآمیز را که اجرا می‌کنند، ضدترور می‌نامند. ما آن‌را به‌طور صحیح ضدشورش یا جنگ فرسایشی می‌نامیم. پس آن‌جا یک مشکل جدی وجود دارد. آدم نمی‌تواند تعریف‌های اصلی را به‌کار ببرد. باید با حساسیت و ظرافت یک تعریفی پیدا کرد که به آن نتایج اشتباه ختم نمی‌شود.

چرا ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به قطعنامه مهمی که تروریسم را محکوم می‌کند، رأی مخالف دادند؟

مشکلات دیگری هم هست: بعضی از آن‌ها در دسامبر ۱۹۸۷ ظاهر شدند. نقطه اوج اولین جنگ بر علیه تروریسم، وقتی که سرو صدا درباره طاعون بالا گرفت. مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه خیلی قوی‌ای را علیه تروریسم تصویب کرد. آن‌ها تروریسم را با کلمات شدید محکوم کردند. و از همه دولت‌ها درخواست کردند به‌هر طریق ممکن با تروریسم مبارزه کنند. این (تقریباً) با اکثریت آراء تصویب شد. یک دولت شرکت نکرد. هندوراس. دو دولت رأی مخالف دادند. دوتای همیشگی، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل. چرا آمریکا و اسرائیل می‌بایستی علیه قطعنامه مهمی که تروریسم را با کلمات شدید محکوم می‌کرد رأی دهند، در اصل تقریباً همان کلماتی که دولت ریگان به‌کار برد؟ چه بگویم، یک دلیلی «می‌بایستی» بوده باشد. بخشی در این قطعنامه طولانی می‌گوید که هیچ یک از مواد این قطعنامه نمی‌تواند مانع از حق مردم برای مبارزه علیه رژیم‌های نژادپرست و استعماری یا اشغال نظامی خارجی باشد و این‌که مردم می‌توانند به مقاومت خود با کمک دیگران، دولت‌های دیگر به جنگ

عادلانه خود ادامه دهند. این را ایالات متحده آمریکا و اسرائیل نمی‌توانند تأیید کنند. دلیل اصلی این‌که آن‌ها نمی‌توانستند آن‌را تأیید کنند، آفریقای جنوبی بود. آفریقای جنوبی یک متفق بود، رسماً یک متفق نامیده می‌شد. یک ارتش تروریستی در آفریقای جنوبی وجود داشت. و آن کنگره ملی آفریقا (African National Congress) نامیده می‌شد. آن‌ها رسماً یک ارتش تروریستی بودند. آفریقای جنوبی از طرف دیگر یک متفق بود، و ما مطمئن نمی‌توانستیم اعمال یک گروه تروریستی را که علیه یک رژیم نژادپرست مبارزه می‌کرد، حمایت کنیم. این می‌توانست «عملی» غیرمعتولانه باشد.

و البته یک دلیل دیگر هم هست. مناطق اشغالی اسرائیل، اشغالی که می‌رود وارد ۲۵ مین سال خود شود. با حمایت اصلی از طرف ایالات متحده آمریکا که تا حالا به مدت ۲۰ سال از راه حل سیاسی ممانعت به عمل آورده است، و کماکان این کار را می‌کند. پس بنابراین نمی‌توان چنین تصویب نامه‌ایی داشت. آن موقع یک موضوع دیگر هم بود. اسرائیل جنوب لبنان را اشغال کرده بود و یک نیروی مقاومت داشت که ایالات متحده آمریکا آن‌را نیروی تروریستی می‌نامید، حزب الله، که حقیقتاً موفق شد اسرائیل را از لبنان بیرون براند. و ما نمی‌توانیم به کسی اجازه دهیم که علیه یک اشغال نظامی، وقتی که از آن حمایت می‌کنیم، مبارزه کند. به این دلیل ایالات متحده آمریکا و اسرائیل علیه قطع‌نامه مهم سازمان ملل درباره تروریسم رأی دادند. و من قبلاً ذکر کردم که یک رأی مخالف آمریکا در عمل یک وتو است. و این فقط نیمی از حقیقت است. یک وتوی آمریکایی به این معنی است که یک وتو علیه نوشتن آن در تاریخ است. بنابراین هیچ چیزی از این «قطع‌نامه» هرگز گزارش نشد. و هیچ ذکری از آن در سال‌نامه‌های تروریسم ذکر نشد. اگر آدم به مقالات و مباحث درباره تروریسم و این چیزها نگاه کند چیزی از این که اینجا صحبت کرده‌ام، ذکر نشده است. دلیل آن این است که مردم عوضی تفنگ‌ها را در دست دارند. آدم باید با حساسیت تعاریف و پژوهش را تر و تمیز کند. طوری که نتایج صحیح را به دست بی‌آورد. در غیراین صورت تحقیقات قابل احترام یا روزنامه‌نگارانه قابل ارج نیست. این‌ها بعضی از مشکلاتی است که مانع کار برای تکامل یک پیمان همگانی بر علیه تروریسم است. شاید می‌بایستی یک کنفرانس آکادمیک یا چیزی شبیه این می‌داشتیم. برای کوشش در این باره که آیا می‌توانیم راهی برای تعریف تروریسم پیدا کنیم؟ طوری که جواب‌های صحیح و نه جواب‌های غلط را به همه بدهد. کار ساده‌ای نیست.

۴_ سرچشمه جنایت ۱۱ سپتامبر کجاست؟

بگذارید به سوال چهارم برویم. سرچشمه جنایت ۱۱ سپتامبر کجاست؟ اینجا ما باید دو تا بخش را که نمی‌توان آن‌ها را تحت یک عنوان برخورد کنیم، از هم جدا سازیم. اولی این است که آن‌هایی که در اصل این جنایت را انجام دادند، و دومی نوعی منشاء برای حداقل هم‌دردی و بعضی وقت‌ها حمایت، که حتی در میان کسانی که مخالف جنایت و فعالیت هستند، به دست می‌آورند. و این دو چیز نا همگون است.

بخش ۱: مرتکبین احتمالی

در حدی ما هیچ درکی از این امر که مرتکبین چه کسانی هستند، نداریم. ایالات متحده آمریکا یا ناتوان یا بی‌میل است که مدارکی را جلو بگذارد، مدارک پرمعنی. چند هفته قبل چیزی به روی صحنه آورده شد. وقتی که به تونی بلر (Tony Blair) این مأموریت را دادند که تلاش کند، مدارکی را ارائه دهد. دقیقاً نمی‌دانم که علت و هدف این کار چه بود. شاید ایالات متحده آمریکا میل داشت که به‌عنوان کسی که مدارک مخفی‌ایی را نگاه می‌داشت که نمی‌توانستند اعلام علنی کنند، ظاهر شود. یا تونی بلر می‌بایستی بتواند یک موضع چرچیلی یا چیزی شبیه این اتخاذ کند. صرف‌نظر از این که دلایل تبلیغاتی چه بود، او نمایشی انجام داد که در سطوح جدی آن‌قدر مسخره در نظر گرفته شد که بندرت از آن نام بردند. بعد وال استریت جورنال (Wall Street Journal)، یکی از روزنامه‌های جدی‌تر به‌عنوان مثال یک یادداشت کوچک در صفحه ۱۲ داشت، فکر می‌کنم، در آنجا اشاره کردند که مدارک زیادی وجود ندارد، و بعداً از یک مقام بلند پایه آمریکایی نقل قول کردند که گفت این که مدرک پیدا می‌شود هیچ نقشی باز نمی‌کند برای این که آن‌ها می‌بایستی خارج از هر ملاحظه وارد عمل شوند. پس چرا آدم باید خود را به‌خاطر مدرک نگران کند؟ مطبوعات بیشتر ایدئولوژیکی نظیر نیویورک تایمز و دیگران، تیتراهای درشتی در صفحه اول داشتند. اما واکنش وال استریت جورنال معقولانه بود، و اگر آدم مثلاً مدارک را ببیند می‌فهمد چرا. اما بگذارید که فرض کنیم که مدارک صحیح هستند. برایم حیرت‌آور است که چقدر مدارک ضعیف بودند. این‌طور فکر کردم که هر کسی می‌توانست کاری بهتر از این، بدون هیچ‌گونه واحد جاسوسی انجام بدهد (خنده). در اصل باید به‌خاطر بی‌آوردی که این بعد از هفته‌ها شدیدترین تحقیقات در تاریخ همه سازمان‌های جاسوسی غربی بود. آن‌ها با سرعت زیاد کار کردند، برای این که تلاش کنند که چیزی را سرهم‌بندی کنند. و ادعاها درست از آب درآمد، خود موضوع سنگین و فشرده بود قبل از این که آدم چیزی جمع کرده باشد و به آنجایی ختم شد که شروع شد، با یک گمانه‌زنی. بگذارید فرض کنیم که آن حدس درست است. بگذارید آن را اساس قرار دهیم، از روز اول آشکار به‌نظر می‌رسید، و کماکان این‌طور است، که مجرمین متعلق به شبکه‌های رادیکال‌های اسلامی هستند، یا بنیادگراها آن‌طور که ما این جا می‌گوییم، و شبکه بن لادن، بدون شک یک بخش مرکزی است. کسی نمی‌داند که آیا آن‌ها حقیقتاً درگیر بودند یا نه. در اصل این امر نقش بزرگی بازی نمی‌کند.

آن‌هایی که در پشت ۱۱ سپتامبر بودند، از کجا آمدند؟ این شبکه‌ها زمینه است. اما از کجا آمدند؟ ما همه چیز در مورد آن می‌دانیم. هیچ‌کس بهتر از (سازمان) سیا نمی‌داند برای این که سیا به آن‌ها برای سازمان‌دهی درازمدت کمک و از آن‌ها حمایت کرد. شبکه‌ها در سال‌های ۱۹۸۰ پایه‌گذاری شدند. در اصل از طرف "سیا" و شرکای همکار آن‌ها در جاهای دیگر: پاکستان، فرانسه، عربستان سعودی، مصر، چین درگیر این امر بودند. آن‌ها می‌توانند قدری زودتر درگیر این موضوع بوده باشند، شاید از سال ۱۹۷۸. فکر اصلی آزار روس‌ها بود، دشمن مشترک. برطبق اظهار مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر، زبیکنف برژینسکی، ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۷۹ درگیر شد. حواس‌تان به زمان‌ها باشد. به‌یاد دارید که روس‌ها در دسامبر ۱۹۷۹ به افغانستان یورش بردند؟ به اظهار برژینسکی، حمایت آمریکا از

مجاهدین که علیه دولت می‌جنگیدند شش ماه قبل از این تاریخ بود. او به این امر خیلی افتخار می‌کند. می‌گوید که ما روس‌ها را به‌داخل. با کلمات خودش "توی یک تله افغانی" کشیدیم. و با حمایت از مجاهدین روس‌ها را وادار به مداخله کردیم. آن‌ها را به تله انداختیم. و آن وقت توانستیم این ارتش بزرگ مزدور را بنا نهیم. ارتش کوچکی نبود. شاید در حدود ۱۰۰،۰۰۰ نفر و یا چیزی در این حدود. آن‌ها بهترین قاتلان را که می‌توانستند پیدا کنند. جمع کردند. فاناتیک‌های افراطی اسلامی شمال آفریقا، عربستان سعودی... هر جایی که آن‌ها می‌توانستند افرادی این چنین پیدا کنند. آن‌ها معمولاً افغانی‌ها نامیده می‌شدند. اما تعداد زیادی از آن‌ها مثل بن لادن افغانی نبودند. آن‌ها از طرف سیما و دوستان‌شان از جاهای دیگر به‌داخل فرستاده شدند. نمی‌دانم که برژینسکی راست می‌گوید. این می‌تواند اغراق باشد. او ظاهراً از این امر خیلی مفتخر است. و او تصادفاً از نتایج این کار هم آگاهی دارد. اما شاید حقیقت دارد. یک زمانی ما خواهیم دانست چنانچه مدارک منتشر شود. صرف نظر از همه چیز. او این‌طور به قضیه نگاه می‌کند. در ژانویه ۱۹۸۰ ایالات متحده آمریکا با کمک‌های زیاد بدون این‌که سوءظن و شک را به‌خود جلب کند افغانی‌ها و نیروی نظامی فشرده و قوی آن‌را به منظور تلاش برای ایجاد مشکل‌ترین مانع برای روس‌ها سازمان‌دهی کرد. مبارزه با یورش روس‌ها برای افغانی‌ها به رسمیت شناخته شده بود. اما مداخله آمریکا کمکی به افغانی‌ها نکرد. در اصل این کمک‌ها به نابودی هر چه بیشتر افغانستان کمک کرد. مثلاً افغانی‌ها واقعا در آخر روس‌ها را مجبور به عقب‌نشینی کردند. هر چند تعدادی زیادی از تحلیل‌گران تصور می‌کنند که احتمالاً آن‌ها عقب‌نشینی را به تأخیر انداختند. برای این‌که روس‌ها تلاش می‌کردند که خودشان را خارج کنند. خارج از هر ملاحظه‌ایی. آن‌ها عقب‌نشینی کردند.

در این بین. نیروهای تروریستی که سیما سازمان‌دهی و مسلح کرد و آموزش داد از لحظه اول نقشه‌های خود را دنبال می‌کرده است. هیچ مخفی‌کاری‌ای در کار نبود. یکی از اولین کارهایی که انجام دادند قتل رئیس جمهور مصر (سادات) بود. او یکی از مشتاق‌ترین سازندگان این گروه بود. در سال ۱۹۸۲ عملیاتی انتحاری با بمب بود. که احتمالاً می‌تواند به این شبکه ارتباط داشته باشد. خیلی ناموثق است. کسی چیز موثقی نمی‌داند. اما عملیاتی انتحاری با بمب ارتش آمریکا را وادار به خروج از لبنان کرد. و این ادامه داد. آن‌ها نقشه‌های خود را دنبال می‌کردند. ایالات متحده آمریکا از این‌که آن‌ها را برای مبارزه برای منافع آمریکا بسیج کرده. خیلی خوشبخت بود. اما در این فاصله آن‌ها آن چیزی را که میل داشتند انجام می‌دادند. چیزی را مخفی نمی‌کردند. بعد از ۱۹۸۹. پس از این‌که روس‌ها خودشان را از افغانستان خارج کردند. آن‌ها به‌طرف هدف‌های دیگر برگشتند. بعد از آن. در چچنی. در غرب چین. بوسنی. کشمیر. جنوب شرقی آسیا. شمال آفریقا. همه جا جنگیده‌اند.

آن‌ها به ما می‌گویند که چه منظوری دارند

آن‌ها به ما می‌گویند که چه منظوری دارند. ایالات متحده آرزو دارد که تنها کانال تلویزیونی آزاد را در دنیای عرب ببندد برای این‌که این کانال اسناد وسیعی را از پاول (Powell) به

بن لادن پخش می‌کند. به این دلیل ایالات متحده آمریکا الآن برای این که تلاش کند که این کانال تلویزیونی را متوقف کنند به رژیم‌های ستمگر دنیای عرب ملحق می‌شود. اما این که آدم به آن گوش می‌کند، این که آدم گوش می‌کند که بن لادن چه می‌گوید، ارزش دردسر را دارد. صاحب‌های زیادی پیدا می‌شود. اگر شما میل ندارید که صدایش را بشنوید، صاحب‌های زیادی هست که توسط خبرنگاران زبده غربی درست شده است، توسط روبرت فیسک (Robert Fisk) و دیگران. و هماهنگی آشکاری در چیزی که او مدت‌ها گفته است وجود دارد. این فقط او نیست، اما او شاید زبده‌ترین سخنران است. این فقط هماهنگی داخلی در زمان طولانی نیست، بلکه هم‌چنین هماهنگی بین حرف و عمل آنهاست. پس همه دلایل را برای جدی گرفتن آنها داریم. دشمن اصلی آنها است که آنها آنها را رژیم‌های ستمگر مقتدر، وحشی و رشوه خوار دنیای عرب می‌نامند، و وقتی که آنها این‌طور صحبت می‌کنند طینی در منطقه ایجاد می‌کند. آنها مایلند که از چیزی دفاع کنند، و آرزو دارند که حکومت‌های اصیل اسلامی را جانشین این رژیم‌ها کنند. در این موضوع مردم منطقه را نمی‌توانند با خود داشته باشند. اما تا این نقطه مردم با آنها هستند. در نظر آنها حتی عربستان سعودی، که به نظرم افراطی‌ترین کشور بنیادگرا در جهان است، به استثناء طالبان که زاید‌ایی از آنهاست، به اندازه کافی اسلامی نیست. در این نقطه حمایت کمی به دست می‌آورند، اما تا پیش از این نقطه حمایت زیادی به دست می‌آورند. آنها می‌خواهند از مسلمانان جاهای دیگر هم دفاع کنند. آنها مثل طاعون از روس‌ها نفرت دارند، اما همین که روس‌ها خودشان را از افغانستان بیرون کشیدند آنها به حملات تروریستی در روسیه پایان دادند، کاری که آنها قبلاً با حمایت سیا پیش می‌راندند، نه فقط در افغانستان بل که داخل روسیه. به چینی نقل مکان کردند. اما آنجا آنها از مسلمان‌ها بر علیه یورش روس‌ها دفاع می‌کنند. همان‌طور در جاهای دیگر که نام بردم. از دیدگاه خودشان، از مسلمان‌ها بر علیه مشرکین دفاع می‌کنند. و آنها در این مورد واضح و آشکار صحبت می‌کنند، و تاکنون مشغول انجام دادن این بوده‌اند.

چرا آنها بر علیه ایالات متحده شدند؟

بله، چرا آنها بر علیه ایالات متحده شدند؟ این با چیزی که آنها آنها را یورش آمریکایی به عربستان سعودی می‌نامند، ارتباط دارد. در سال ۱۹۹۰ ایالات متحده آمریکا پایگاه دائمی در عربستان سعودی ایجاد کرد، چیزی که از دیدگاه آنها می‌توان آنها را با یورش روس‌ها به افغانستان مقایسه کرد، به جز این که عربستان سعودی خیلی مهم‌تر است. در آنجا مکان‌های مقدس اسلامی قرار دارد. و از این موقع است که آنها فعالیت را بر علیه ایالات متحده آمریکا برمی‌گردانند. همان‌طور که بیاد دارید آنها تلاش کردند که مرکز تجارت جهانی را در سال ۱۹۹۲ منفجر کنند. مقداری جلو آمدند، اما فقط مقداری، و این فقط بخشی از حقیقت بود. نقشه در اصل انفجار ساختمان سازمان ملل، تونل لینکلن - هولاند در نیویورک و ساختمان اف بی ای بود. من فکر می‌کنم که چیزهای بیشتری توی لیست بود. پس آنها فقط یک مقداری جلو آمدند، اما فقط یک مقداری، شخصی که برای این کار زندانی است، تقریباً، از جمله کسانی که زندانی شد، یک مصری روحانی است که علی‌رغم اعتراضات مقامات مهاجرت

به ایالات متحده آمریکا آورده شده بود. باتشکر از عملیات سازمان "سیا" که می‌خواست به دوستش کمک کند. چند سال بعد این شخص مرکز تجارت جهانی را منفجر کرد. و این ماجرا چندین سال ادامه یافت. من قصد ندارم که همه لیست را بررسی کنم، اما اگر میل دارید که بفهمید، اینجا هماهنگی‌ای داخلی وجود دارد. تصویر مرتبط و مداوم است. با کلمه توصیف شده است. ۲۰ سال است که در عمل نشان داده شده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که آن را جدی نگیریم. این اولین بخش است. مرتکبین احتمالی.

بخش ۲: حمایت ذخیره شده مردمی؟

در اصل سر درآوردن از این که این چیست، مشکل نیست. یکی از چیزهای خوبی که بعد از ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاده است این است که بخشی از رسانه‌ها، و بخشی از بحث‌ها آغاز به بازگشایی این مشکل کرده‌اند. بهترین موردش را که درباره‌اش می‌دانم وال استریت جورنال است که الان بعد از چند روزی از این واقعه، شروع به چاپ گزارشات جدی، گزارشات عمیق جدی، درباره دلایلی که مردم در منطقه، هر چند که آن‌ها از بن لادن متنفرند و از کارهایش بی‌زار هستند، با این حال او را به‌اشکال بسیار، حمایت می‌کنند و آن‌طوری که یک‌نفر بیان کرد او را حتی وجدان اسلام در نظر می‌گیرند.

وال استریت جورنال و دیگران نظرات آدم‌های معمولی را نمی‌آورند. آن‌ها نظرات دوستان خودشان را می‌آورند. بانکداران، وکلای بین‌المللی حرفه‌ای، تجار وابسته به ایالات متحده، مردمی که در رستوران مک‌دونالدز، که یک رستوران جذاب است، مصاحبه می‌شوند، مردمی که لباس‌های فانتزی آمریکایی را می‌پوشند. این انسان‌هاست که با آن‌ها مصاحبه می‌کنند. برای این‌که مجلات مایل‌اند از رفتار و نظرات «مردم منطقه خاورمیانه» سر در بیاورند. و رفتار و نظرات‌شان کاملاً واضح و آشکار است و به‌طریق گوناگون در هماهنگی با پند از طرف بن لادن و دیگران. آن‌ها نسبت به ایالات متحده بسیار خشمگین هستند. به‌خاطر حمایت از رژیم‌های مقتدر و سفاک، به‌خاطر دخالت برای جلوگیری از هر قدمی به‌سمت دمکراسی، به‌خاطر دخالت به منظور توقف توسعه اقتصادی، سیاستی که جامعه غیرنظامی عراق را در هم می‌ریزد و هم‌زمان که صدام حسین قوی‌تر می‌شود، و آن‌ها هم‌چنین به‌یاد دارند، هر چند ترجیح می‌دهیم که به‌یاد نیاوریم، که ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر در تمام مدتی که صدام حسین مخوف‌ترین کارها را از جمله بمباران شیمیایی کردها انجام می‌داد، از او حمایت می‌کردند - بن لادن مرتباً از این نام می‌برد، و آن‌ها این موضوعات را می‌دانند، هر چند ما میل داریم که ندانیم. و البته از حمایت ما از اشغال نظامی اسراییل، که خشن و سبعانه است، خشمگین هستند. این اشغال الان در ۲۵مین سال خود است. ایالات متحده آمریکا بیشترین حمایت اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک را به این کشور تحویل داده است، و کماکان انجام می‌دهد. و آن‌ها این را می‌دانند و این‌را دوست ندارند. مخصوصاً وقتی که آن‌را در مقابل سیاست آمریکا در مقابل عراق، در مقابل جامعه غیرنظامی عراق که نابود می‌شود، قرار می‌دهند. کوتاه و ساده این دلیلش است. و وقتی که بن لادن این دلایل را ارائه می‌دهد، مردم آن‌ها را تصدیق کرده و حمایتش می‌کنند.

مردم اینجا «ایالات متحده امریکا» دوست ندارند در بارهٔ این وضعیت این‌طور فکر کنند. حداقل نه افکار عمومی تحصیل کردهٔ لیبرال. آن‌ها این دلایلی را که در همه جا در مطبوعات پیدا می‌کنید، را دوست دارند. و مخصوصاً از لیبرال‌های چپ. آن را به‌اندازه کافی و اساسی مطالعه نکرده‌ام. اما تصور می‌کنم جناح راست عموماً بیشتر صادق بوده است. اما اگر به‌طور مثال به نیویورک تایمز نگاه کنید، اولین مقالهٔ دنباله‌داری که آن‌ها از رونالد استیل (Ronald Steel) روشن‌فکر جدی لیبرال چپ چاپ کردند. او پرسیده که: چرا آن‌ها به ما تنفر می‌ورزند؟ همان‌روز. تصور می‌کنم. که وال استریت جورنال نظرخواهی‌ای در باره این‌که چرا آن‌ها به ما تنفر می‌ورزند، داشت. اما او گفت که: آن‌ها به ما تنفر می‌ورزند برای این‌که ما پرچمدار نظم جهانی با سرمایه‌داری، فردگرایی، تفکر غیرکلیسایی و دمکراسی هستیم. که می‌باید در همه جا ارزش باشد. به این دلیل آن‌ها به ما تنفر می‌ورزند. همان‌روز وال استریت جورنال درک بانک‌داران، وکلای حرفه‌ایی بین‌المللی، را می‌آورد که می‌گویند گوش کنید، ما از شما متفریم برای این‌که مانع دمکراسی هستیم. مانع توسعه اقتصادی هستیم. از رژیم‌های مخوف حمایت می‌کنید رژیم‌های تروریستی و شما این چیزهای وحشتناک را در منطقه انجام می‌دهید. چند روز بعد انتونی لوییز (Anthony Lewis) از جناح چپ‌تر، توضیح داد تروریست‌ها بدون هیچ شکی برای «قیامت پوچ‌گرایانه‌ای» تلاش می‌کنند، نه چیز دیگر. و هیچ یک از آن کارهایی که ما انجام می‌دهیم، نقشی بازی نمی‌کند. او توضیح می‌دهد که تنها نتیجه اعمال ما که می‌تواند زیان‌آور باشد این است که پیوستن عرب‌ها را به تلاش‌های ائتلاف ضدتروریسم مشکل‌تر می‌کند. اما به‌جز این، هرکاری که می‌کنیم بی‌ارتباط با موضوع است.

کسی چه می‌داند، این امر این امتیاز را دارد که یک‌مقدار «آدم را» تسلی می‌دهد. کاری می‌کند که آدم دربارهٔ خودش خوب و مثبت فکر کند. و این‌که آدم چقدر جالب است. قادر می‌شویم که از اندیشیدن در مورد نتایج اعمال خودمان طفره برویم. اما این «روش» چند کمبود دارد. یکی از این کمبودها این است که چنین درکی در ستیز با همه چیزهایی است که ما در اصل می‌دانیم. و کمبود بعدی این است که این متد کاملی است برای اطمینان‌یافتن از این‌که دایرهٔ ماریپیچی خشونت اوج می‌گیرد. اگر آدم مایل است که سر خود را در شن فرو ببرد و وانمود کند که آن‌ها از ما تنفر دارند، برای این‌که در مقابل جهانی شدن مقاومت می‌کنند، که این است دلیل این‌که انور سادات را ۲۰ سال پیش کشتند. با روس‌ها جنگیدند و سعی کردند مرکز تجارت جهانی را در سال ۱۹۹۳ منفجر کنند. و آن‌ها چنین فکر می‌کنند. همهٔ کسانی که مسئول اصلی جهانی‌شدن کنسرن‌ها هستند. این «حرف‌ها» مقداری تسلی می‌دهد، اما در صورتی آدم مایل باشد که آن‌ها را باور کند. و این شیوه‌ای درخشان برای اطمینان یافتن از این امر است که خشونت بالا خواهد گرفت. این جنگی قبیله‌ای است. تو کاری علیه من انجام دادی. من کاری بدتر علیه تو خواهم داد. دلیل‌اش اصلاً برایم مهم نیست.

۵_ آترناتیو سیاسی کدام است؟

آترناتیو سیاسی کدام است؟ مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها وجود دارد. یک امکان انتخاب کوچک قابل توجه از ابتداء این بود که از پندهای رادیکال‌های افراطی نظیر پاپ پیروی کنیم

(خنده). واتیکان سریع گفت که این یک جنایت تروریستی زشت است. وقتی که یک جنایتی رخ می‌دهد، آدم تلاش می‌کند که گناهکار را پیدا کند. او را به دادگاه بکشاند و برایش دادگاه تشکیل دهد. آدم، انسان‌های بی‌گناه غیرنظامی را نمی‌کشد. درست مثل این‌که اگر یکی در خانه من همه چیز را بدزدد، و من تصور کنم که سارق احتمالا در همسایگی‌ام در طرف دیگر خیابان زندگی می‌کند. با اسلحه اتوماتیک بیرون نمی‌روم و همه همسایه‌ها را نمی‌کشم. آدم این‌طوری از عهده جنایت بر نمی‌آید. صرف نظر از این‌که این یک جنایت کوچک مثل این است یا یک جنایت بزرگ واقعی، مثل جنگ تروریستی ایالات متحده آمریکا علیه نیکاراگوآ یا حتی بدتر، و دیگر جنایات به درجات گوناگون جدی. و این نمونه قابل ملاحظه‌ایی برای آن است، من نمونه‌ای را نام بردم، نیکاراگوآ، یک دولت مطیع قانون - و احتمالا به این دلیل است که ما می‌بایست آن را نابود می‌کردیم - که از اصول صحیح پیروی کرد. اما البته آن‌ها به جایی نرسیدند برای این‌که آن‌ها به قدرتی برخورد کردند که نمی‌خواست اجازه دهد که روند قانونی طی شود. اما اگر ایالات متحده تلاش کرد که از آن‌ها پیروی کند هیچ‌کس نمی‌خواست ممانعت به عمل آورد. در اصل همه می‌خواستند فریاد شادی برآورند. و یکسری موارد شبیه این وجود دارد.

بمب‌های آی آر ا (IRA) (ارتش جمهوری خواه ایرلند) در لندن

وقتی ارتش جمهوری خواه ایرلند بمب‌ها را در لندن منفجر می‌کرد، و این یک موضوع جدی است، بریتانیای کبیر می‌توانست - به جز این‌که این نمی‌توانست اجراء شود - با نابودی بوستون (Boston) جایی که بیش‌ترین کمک‌های مالی «برای IRA» در آن جریان دارد، جواب دهد. به اضافه این‌که می‌توانستند بلفاست غربی را به هوا بفرستند. و آن، شما می‌دانید، می‌توانست جنایتی احمقانه باشد. هر چند که آن در اصل می‌توانست انجام بگیرد. درست‌ترین شکل برخورد با مشکل تقریبا همانی بود که آن‌ها کردند. گناهکاران را پیدا کنند. دادگاهی برای آن‌ها تشکیل دادند. و بدنبال انگیزه‌ها رفتند. برای این‌که اعمال این چینی از هیچ بر نمی‌خیزد. این اعمال از چیزی برمی‌خیزند. یا این‌ها خلافتکاری خیابانی است یا یک الگوی جنایت تروریستی یا هر چیز دیگر. انگیزه‌هایی وجود دارد. و معمولا وقتی آدم انگیزه‌ها را مطالعه می‌کند بعضی از آن‌ها معقولانه و سزاوار توجه‌اند. مستقل از جنایت. به آن‌ها باید توجه شود. برای این‌که آن‌ها معقولانه هستند. و این درست‌ترین شیوه برخورد با این مسئله است. و مثال‌های این چینی زیادی پیدا می‌شوند.

اما این مشکلاتی چند به وجود می‌آورد. یکی از مشکلات این است که ایالات متحده موسسات بین‌المللی را از نظر حقوقی به رسمیت نمی‌شناسد. در نتیجه نمی‌توانیم به طرف‌شان برویم. ایالات متحده آمریکا ارزش حقوقی دادگاه بین‌المللی را رد کرده است. به رسمیت شناختن مجازات دادگاه بین‌المللی را انکار کرده‌اند. آن‌ها به اندازه کافی قوی هستند که اگر میل‌شان کشید یک دادگاه جدید را بنیان گذارند. پس این مانع نیست. اما مشکل با هر شکلی از دادگاه این است که آدم به مدرک احتیاج دارد. اگر آدم موضوعی را به هر دادگاهی ببرد، به مدرک احتیاج دارد. نه آن چیزی که تونی بلر درباره آن توی تلویزیون صحبت می‌کند. و

مدرک مشکل و سخت است. تهیه آن می‌تواند غیرممکن باشد.

مقاومت بدون رهبری

شاید آن‌هایی که این کار را انجام دادند خودشان را کشتند. هیچ‌کس بهتر از سازمان سیا نمی‌داند. این یک شبکه غیرمتمرکز است نه هرمی. آن‌ها از یک اصلی پیروی می‌کنند که «مقاومت بدون رهبری» نامیده می‌شود. این اصل هم از طرف تروریست‌های مسیحی راست در ایالات متحده شکل پذیرفته است. آن مقاومت بدون رهبری نامیده می‌شود. آدم گروه‌های کوچک عملیاتی دارد. آن‌ها هیچ چیزی برای همدیگر تعریف نمی‌کنند. نوعی زمینه از یک درک مشترک وجود دارد، و بعد آدم عمل می‌کند. در اصل مردم در جنبش ضد جنگ با این خیلی آشنا و نزدیک هستند. ما عادت داشتیم آن را «گروه‌های نزدیکی» بنامیم. چنانچه یک نفر دقیق احتمال می‌داد که یکی از گروه‌هایی که تو در آن شرکت می‌کنی از طرف اف‌بی‌ای نفوذ می‌شود، و این‌که چیز مهمی اتفاق می‌افتد. آدم آن‌را در جلسه مطرح نمی‌کرد. آدم با کسانی همکاری می‌کند که آن‌ها را می‌شناسد و به آن‌ها اعتماد دارد. یک گروه نزدیکی، و در نتیجه آدم نفوذی در آن راه ندارد. این یکی از دلایلی است که اف‌بی‌ای هرگز نمی‌تواند از این‌که در جنبش‌های مردمی مختلف چه می‌گذرد سر در بی‌آورد. و این در مورد دیگر سازمان‌های جاسوسی نیز صادق است. آن‌ها قادر نیستند. این مقاومت بدون رهبری یا گروه‌های نزدیک است، و نفوذ در شبکه‌های غیرمتمرکز بی‌نهایت مشکل است. و کاملاً محتمل است که آن‌ها حقیقتاً چیزی ندانند. وقتی که اسامه بن لادن معتقد است که درگیر این موضوع نبوده است این کاملاً ممکن است. تجسم کردن این‌که یک مردی که در یک سوراخ در افغانستان زندگی می‌کند، که حتی رادیو یا تلفن ندارد، توانست نقشه پیچیده‌ترین عملیاتی مثل این‌را بریزد حقیقتاً مشکل است. این کاملاً ممکن است که این فقط یک بخش از زمینه است. مثل دیگر گروه‌های تروریستی که «مقاومت بدون رهبری» را به‌کار می‌برند. و این دوباره به‌این معنی است که پیدا کردن مدرک دو چندان مشکل است.

به اعتبار نایل آمدن

و ایالات متحده آمریکا مایل نیست که مدرک ارائه دهد برای این‌که آن‌ها مایلند بدون مدرک عملیات انجام دهند. این بخشی تعیین کننده از الگوی واکنش است. به‌این توجه کنید که ایالات متحده آمریکا از شورای امنیت درخواستی درباره اختیار رسمی نکرد. چیزی که احتمالاً این‌دفعه می‌خواستند به‌دست آورده باشند، نه به‌خاطر احترام، بل‌که برای این‌که دیگر اعضای دائمی شورای امنیت هم دولت‌های تروریست هستند. آن‌ها از این‌که به یک ائتلاف ضد چیزی که آن‌ها آن‌را ترور می‌نامند، ملحق شده‌اند خوشبخت هستند، و از ترور خودشان حمایت به‌دست می‌آورند. روسیه نمی‌خواست و تو را به‌کار ببرد. آن‌ها خیلی شیفته هستند. بنابراین ایالات متحده آمریکا احتمالاً مقام رسمی شورای امنیت را می‌توانست به‌دست آورده باشد، اما آن‌ها میلی به آن ندارند. و آن‌ها میل به آن نداشتند نه این‌که آن‌ها از اصل خوب ایجاد شده پیروی می‌کردند که از آن بوش نبود. آن به‌طور واضح از طرف دولت کلینتون بیان شد، و باز هم به عقب‌تر می‌رود: ما حق داریم که شخصاً عمل کنیم. مقام رسمی بین‌المللی را نمی‌خواهیم برای این‌که ما یک‌طرفه عمل می‌کنیم، و به‌این دلیل میل به آن نداریم. مدرک احتیاج

نداریم. به مذاکره احتیاج نداریم. به پیمان احتیاجی نداریم. ما قوی‌ترین پسرِ توی کلاس هستیم، ما خشن‌ترین اوباش محله هستیم. ما آن چیزی را که میل داریم انجام می‌دهیم. اختیار رسمی چیز بدی است و در نتیجه باید از آن دوری کرد. یک حرف برای این در ادبیات سیاسی وجود دارد. آن "به اعتبار نایل شدن" نامیده می‌شود. آدم باید به باور و اعتماد نایل شود. این یک فاکتور مهمی در سیاست است. این دلیل رسمی بود که برای جنگ در بالکان داده شد، و با اعتمادترین دلیل.

اگر می‌خواهید بدانید که اعتماد داشتن چه معنی می‌دهد، باید از شخص محبوب آن‌ها در بین رؤسای مافیا پرسید. او توضیح خواهد داد که اعتماد داشتن یعنی چه، و در سیاست جهانی نیز به همان معنی است، اما درباره آن با کلمات غلبه و سلنجه در دانشگاه‌ها صحبت می‌شود. اما در عمق همان اصل است، و منظور همین است.

مهم‌ترین تاریخ‌دانی که در سال‌های اخیر درباره این موضوع چیزی نوشته است چارلز تیلی (Charles Tilly) نام دارد کتابی بنام "اجبار، سرمایه و دولت‌های اروپایی". او اشاره می‌کند که خشونت صدها سال یک اصل اولیه در اروپا بوده است، و دلیل‌اش این است که خشونت اثر دارد. این کاملاً معقولانه است. تقریباً مدام اثر دارد، وقتی که تو بیش از حد ابزار خشونت، و یک فرهنگ خشونت در پشتت داری. بنابراین پیروی از آن معنی دارد. این‌ها مشکلات وابسته به استفاده از ابزار قانونی است. و چنانچه آدم تلاش می‌کند از ابزار قانونی استفاده کند، بله آن وقت آدم چندین در خیلی خطرناک را باز می‌کند.

ایالات متحده آمریکا درخواست استرداد اسامه بن لادن را از طالبان می‌کند، و آن‌ها یک‌جوری جواب می‌دهند که غرب برایش مسخره و بی‌معنی جلوه می‌کند. آن‌ها می‌گویند: باشد، اما اول به ما چند تا مدرک ارائه دهید. در غرب این خواست به‌عنوان «خواستی» مضحک درک می‌شود. این یک نشانه‌ایی بر شیادگی آن‌هاست. چطور می‌توانند آن‌ها درخواست مدرک کنند؟ اگر کسانی از ما درخواست استرداد کسانی را کنند، ما فوراً در عرض یک ساعت آن‌را انجام خواهیم داد. ما درخواست مدرک نمی‌کردیم (خنده).

هاییتی

در اصل اثبات آن، آسان است. ما احتیاج نداریم که مثال‌های قلبی بسازیم. برای مثال هاییتی، در سال‌های اخیر از ایالات متحده آمریکا درخواست استرداد امانوئل کنستانت (Emmanuel Constant) را کرده است. او قاتلی است که کشتار جمعی مرتکب شده است. او یکی از سردمداران قصابی شاید ۴۰۰۰ یا ۵۰۰۰ انسان در اواسط سال‌های ۱۹۹۰ تحت خونتای نظامی است، که تصادفاً حمایتی نه چندان پنهان از دولت بوش و کلینتون به‌دست آورد برخلاف آن درک‌های اشتباهی که مردم دارند. صرف نظر از هر چیز، او کشتارگر دسته جمعی انسان‌ها است. آن‌ها مدارک زیادی دارند. هیچ مشکلی برای ارائه مدرک ندارند. او در هاییتی دادگاهی و محکوم شده است، و آن‌ها درخواست استردادش را کرده‌اند. خودتان تحقیق کنید و پیدا کنید که چقدر این موضوع بحث شده است. در اصل هاییتی درخواست خود را چند هفته پیش تجدید کرد. این حتی ذکر نشده است. چرا ما می‌بایست یک قاتل محکوم را که مسؤل اصلی کشتن ۴۰۰۰ یا ۵۰۰۰ انسان در چند سال گذشته است، را تحویل بدهیم، چه

کسی می‌داند او چه تعریف خواهد کرد چنانچه ما او را تحویل بدهیم. شاید او بخواهد تعریف کند که از طرف سازمان سیا بودجه گرفته و حمایت شد. که احتمالاً درست است. این «در» را، مایل نیستیم که باز کنیم. و تنها فقط اونیست.

کستاریکا

در سال‌های اخیر کستاریکا، که به‌عنوان نمونه‌ای برای دموکراسی برجسته می‌شود، تلاش کرده است که ایالات متحده آمریکا را به استرداد فردی به نام جان هول (John Hull)، یک زمین‌دار آمریکایی در کستاریکا، ترغیب کند. آن‌ها او را متهم به جنایت تروریستی می‌کنند. آن‌ها با مدارک محکم معتقدند که او از ملک خود به‌عنوان پایگاه برای جنگ ایالات متحده آمریکا علیه نیکاراگوآ استفاده کرد. بیاد داشته باشید که این یک جمع‌بندی جدال‌آمیز نیست. این از طرف دادگاه بین‌المللی و شورای امنیت حمایت می‌شود. آن‌ها تلاش کرده‌اند که ایالات متحده را وادار به تحویل وی کنند. آیا درباره او شنیده‌اید؟ نه.

آن‌ها در اصل زمین یک زمین‌دار دیگر آمریکایی، جان هامیلتون (John Hamilton) را ضبط کردند. خسارت پرداخت کردند، خسارت پیشنهاد کردند. ایالات متحده آمریکا رد کرد. آن‌ها زمین او را به پارک ملی تبدیل کردند برای این‌که این زمین هم به‌عنوان پایگاه برای حملات آمریکایی علیه نیکاراگوآ به‌کار گرفته شده بود. کستاریکا برای این کار مجازات شد. آن‌ها به‌این طریق مجازات شدند که ایالات متحده آمریکا کمک‌ها را متوقف کرد. این نوع نافرمانی را، ما از متحدین خود قبول نمی‌کنیم. و می‌توانیم ادامه دهیم. اگر دری را برای سوال درباره استرداد باز می‌کنید ما را در مسیر ناخوشایندی می‌برد. پس این نمی‌تواند انجام شود.

واکنش‌ها در افغانستان

درباره واکنش‌ها در افغانستان چی؟ اولین پیشنهاد، سخنرانی‌های مقدماتی، درباره حمله‌ای سخت و شدید که آشکارا انسان‌های زیادی را خواهد کشت و همچنین حمله به کشورهای دیگر منطقه بود. دولت بوش هوشمندانه آن‌را رد کرد. آن‌ها به همه رهبران خارجی، ناتو، همه دیگران، همه متخصصین، و من حدس می‌زنم که همچنین سازمان‌های جاسوسی خود گوش کردند که این احمقانه‌ترین کاری بود که آن‌ها می‌توانستند انجام دهند. این می‌توانست مثل گشودن دفتری برای جلب هوادار برای اسامه بن لادن در کل منطقه باشد. و این درست همان چیزی است که او میل دارد. و آن باعث صدمه به منافع خودشان خواهد بود. پس آن‌ها فاتحه این طرح را خواندند. و الآن به آن چیزی نگاه می‌کنند که قبلاً آن‌را یک نوع کشتار آرام مردم نامیدم. و این است...

من چیزی را که در این رابطه عقیده دارم گفته‌ام. چیز زیادی برای گفتن در مورد این موضوع نیست. شما خودتان می‌توانید از آن سر در آورید کنید، اگر به موضوع توجه کنید.

پیشنهادی معقولانه که نزدیک به ارزیابی است، اما همیشه معقولانه بوده است، و این‌که به‌دنبال دعوت افغانی‌های در تبعید و رهبران ادعا شده قبایل داخلی موضوع روز می‌شود.

مربوط به ابتکاری از طرف سازمان ملل است، که می‌توانست هم روس‌ها و هم آمریکایی‌ها را دور نگه دارند، کامل. این دو کشور هستند که عملاً افغانستان را در عرض ۲۰ سال نابود کرده‌اند. آن‌ها باید دور نگه داشته شوند. آن‌ها باید غرامت سنگینی بپردازند. اما این باید تنها نقش آن‌ها باشد. یک ابتکار سازمان ملل برای جمع کردن عناصر داخل افغانستان که تلاش خواهند کرد چیزی از آن که نابود شده است را دوباره بازسازی کنند. این قابل تصور است که این طرح با حمایت زیاد و بدون دخالت موثر خواهد بود. اگر ایالات متحده آمریکا اصرار می‌کند که در رأس بایستد، همه ما می‌توانیم به راحتی کار را ول کنیم، ما سوء پیشینه‌ای تاریخی داریم که خودش درباره خویش چیزها می‌گوید.

توجه کنید که این عملیات چه نامیده می‌شود. به یاد داشته باشید که ابتداء یک جنگ صلیبی می‌بایست باشد، اما آن‌ها آن را رد کردند برای این که افراد روابط عمومی گفتند که آن موثر نخواهد بود. و بعداً می‌بایستی "عدالت بی‌پایان" باشد، اما ماموران روابط عمومی گفتند کمی بایستید. این‌طور برداشت می‌شود که گویی خداگونه هستید. پس این هم نگرفت. و آن وقت به آزادی ابدی (Enduring Freedom) تبدیل شد. ما می‌دانیم که چه معنی‌ای می‌دهد. اما هیچ‌کس تا حالا به آن اشاره نکرده است. خوشبختانه، که یک ابهامی در آن قرار دارد. فعل "To Endure" به معنی رنج بردن هم است (خنده). و تعداد زیادی انسان این دور و برها هستند که از چیزی که ما آزادی می‌نامیم رنج برده‌اند. یکبار دیگر، ما خوشبختانه یک طبقه خوب درس‌خوان داریم که خوب رفتار می‌کند. پس هیچ‌کس تا اینجا به این ابهام اشاره نکرده است. اما اگر این انجام شود، یک مسئله دیگر برپا خواهد شد که آدم باید آن را حل کند. اما چنانچه بتوانیم خودمان را به اندازه کافی دور نگه داریم طوری که یک عامل قدرت که به اندازه کافی مستقل است، شاید سازمان ملل، شاید سازمان‌های معتبر غیردولتی، در رأس قرار بگیرند و بتوانند با کمک‌های زیاد برای ساختن دوباره آن چیزی که نابود شده است، تلاش کنند، ما این را به آن‌ها مدیون هستیم. آن وقت شاید چیزی بشود. به جز این مشکلات دیگری نیز وجود دارد.

یک شیوه ساده برای کاهش دادن سطح ترور

ما خیلی مصمم میل داریم که سطح ترور را کاهش دهیم، اصلاً آن را افزایش ندهیم. برای این کار یک روش ساده وجود دارد، و این شیوه هرگز بحث نمی‌شود. و آن این است که شرکت در ترور را متوقف کنیم. این سطح ترور را اتوماتیک خیلی کاهش می‌دهد. اما آدم نمی‌تواند بحث کند. باشد، اما ما باید بحث کردن در این مورد را ممکن کنیم. و آنجا ما شیوه‌ای ساده برای کاهش سطح ترور داریم. جز این، بایستی سیاست خود را با سازماندهی و آموزش ارتش تروریستی دوباره ارزیابی کنیم، و آنجا افغانستان تنها مثال نیست. آن نتایجی دارد. ما نتایج این‌ها را الآن می‌بینیم. ۱۱ سپتامبر یک نتیجه است. این سیاست را دوباره ارزیابی کنید.

سیاستی را دوباره ارزیابی کنید که ذخیره حمایت مردمی به وجود می‌آورد. درست آن‌چه بانکداران و وکلا و غیره مثلاً در عربستان سعودی می‌گویند. در خیابان‌ها تلخ‌کامی خیلی

بزرگتر است، این را آدم می‌تواند برای خودش تجسم کند. این امکان وجود دارد. این سیاست روی صفحات سنگی حک نشده است. به‌اضافه این‌که امکانات دیگر هم هست. پیدا کردن نقاط روشن در هفته‌های اخیر مشکل است. اما یکی از آن‌ها افزایش بازبودن فضای سیاسی است. موضوعات زیادی برای بحث باز شده است. حتی در محیط نخبگان. و مطمئناً در بین افراد معمولی. و این امر چند هفته قبل موضوعیت نداشت. این یک چرخش موثر است وقتی که یک روزنامه مثل (USA Today) می‌تواند مقاله خوبی بی‌آورد. مقاله‌ای جدی، درباره زندگی در نوار غزه، این یک تغییر است. آن چیزهایی که من از وال استریت جورنال نام بردم یک تغییر است. و بین مردم فکر می‌کنم که گشایش سیاسی بزرگتری به وجود آمده است و نیز میل به تفکر به موضوعاتی که به‌زیر فرش جارو شده بود. این‌ها امکانات هستند و از این‌ها باید استفاده شود. حداقل از طرف کسانی که هدف کاستن سطح خشونت و ترور را قبول دارند که شامل تهدیدات بالقوه‌ای که بی‌نهایت جدی است و می‌توانست خود ۱۱ سپتامبر را وادار به ناپدید شدن در بی‌ارزش کند.

Dialog

Postamt 1 / Postlagernd

04109 Leipzig / Germany

گفتگوهای زندان ویژه اینترنت

Email: dialogt@web.de

Internet: <http://www.dialogt.net>